

عبور از خود

عبور از خود

از سرگذشت

محمود دولت آبادی



نشر چشمه

www.cheshmeh.ir

cheshmeh@cheshmeh.ir

cheshmeh@cheshmeh.ir

چشمه نشر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰

تا این هزار فرسنگ

فهرست

- آری... از کنار این میز من گذرم، که هر شب از روز چندین و چندین... اما
- تا این هزار فرسنگ..... ۷
- حدیث نفس..... ۲۱
- نسل‌نگری در ادبیات..... ۲۷
- گفت‌وگو..... ۳۶
- مردی شبیه خود..... ۶۶
- روایت زندان..... ۷۹

به درک آن تواند بود؟ فقط خودم، زیرا خون از وجود من قطره قطره چکانده می‌شود و این یک حس کاملاً شخصی است و نواز زودبخت‌ترین انسان نسبت به خود هم حتی نمی‌توانی انتظار داشته باشی این حس کاملاً شخصی را درک کند. مگر به ظاهر و مگر در ظاهر، یعنی که تو از پای درویشی و این به زانو در آمدن به شکلی رخ دهد که نزدیک‌ترین چشمان به تو بیدار و باز باشند؛ اما در مساحتی بین چهار تا چهار و نیم صبح کدام چشمان هستند که بیدار بیدار خوابی شده باشند؟ هیچ چشمانی؛ و چرا باید درگیری دیگران هم به این بیماری جان‌کاه دچار شده باشند؟ نباید؛ اگر چنان بودی، خانه تبدیل شده بود به یک دیوانه‌خانه‌ی کور و کما

پس... در یکی از آن دم‌دم‌های صبح، فرود آمده‌ام فرود ایستاده‌ام

تا این هزار فرسنگ...

آری... از کنار این میز می‌گذرم، به هر شب و روز چندین و چند بار. اما نمی‌خواهم ببینمش. احساسم این است که نمی‌خواهم دیده بشود این میز. زیرا فاصله‌ای صد هافر سنگی را به یاد من می‌آورد که می‌توانم با دو گام و یک نیم چرخ پشت آن بنشینم. اما همان دو گام و یک نیم چرخ دشوارترین کار و خوفناک‌ترین مسافت است. اندیشیده‌ام به این خوف و دریافته‌ام که خوف من از خونی است که قطره‌قطره باید بچکانم در هر کلمه، در هر عبارت، و چه کسی جز خود قادر به درک آن تواند بود؟ فقط خودم. زیرا خون از وجود من قطره‌قطره چکانده می‌شود و این یک حس کاملاً شخصی است و تواز نزدیک‌ترین انسان نسبت به خود هم حتی نمی‌توانی انتظار داشته باشی این حس کاملاً شخصی را درک کند. مگر به ظاهر و مگر در ظاهر. یعنی که تواز پای دربیایی و این به زانو در آمدن به هنگامی رخ بدهد که نزدیک‌ترین چشمان به تو بیدار و باز باشند؛ اما در ساعاتی بین چهار تا چهار و نیم صبح کدام چشمان هستند که بیمار بیدار خوابی شده باشند؟ هیچ چشمانی؛ و چرا باید دیگری - دیگران هم به این بیماری جان‌کاه دچار شده باشند؟ نباید؛ اگر چنان بودی، خانه تبدیل شده بود به یک دیوانه‌خانه‌ی کوچک!

پس... در یکی از آن دم - دمه‌های صبح، فرود آمدم؛ فروریختم - نه فرود